

از در گوشه ها

بقلم: پیرایه

سرگردانیم. هنوز برای بقا نظاهر می کنیم. هنوز خودمان نیستیم. هنوز در بند نمایشیم. هنوز باطن را در پس نقاب ظاهر مخفی کرده و در تمام امور خانوادگی و دوستی و روابط اجتماعی نه انیم که می نمایانیم. این خلصت با خون ما عجین شده و ترک عادت را موجب مرض می شناسیم اگر در آن دوران خطائی از ما سر می زد مثلاً در حد شکستن کاسه ای گم کردن کتابی، دزدیدن مداد برادری، خوردن آش خواهی که گناه کبیره از همین رده تجاوز نمی کرد ناچار در کمال زرنگی انکار نموده و گردن بدبخت دیگری می انداختیم و آنوقت یادمان دادند و خوب یاد گرفتیم که برای بقا چگونه با دنیای نامهربان دست و پنجه نرم کنیم. بسازیم تا بمانیم. و حالا اینجا در غربت بیگانگی و بیگسی که دیگر نه پدری هست، نه مادری، نه خواهر و برادری و نه یار و غاری باز هم برای همین چند لنگه هموطن که از سر تنهایی بهم پناه می بریم خودمان را پنهان می نمایم و آنچه را در صحنه معاشرت نمایش می دهیم چه بسیار کتمان حقیقت اصل موجودیت ما و طینت ما جوهر ما است.

شرایط دشوار زندگانی های یک محیط بسته در راه هموار ساختن غلبه آدمیزاده مغلوب تقلیل شناخت خویش و دگرگون سازی قالب واقعی ذهنیت می شود و این حالت دلیلی است بر تغییر بنیادی واقعیت وجود این کیفیت اخلاقی که بر شالوده مفاهیم تضادهای اصلیت دستخوش پیچیدگی های تحمیلی فضای تربیتی است که در مسیر کوره راه هزار دره عمر عادت ثانوی شده و بلا اراده برای پاسداری مصالح فردی ناگزیر دورنگی می آموزد و آنوقت ما همین جا هم بدون دلیل با همان رسم و شیوه مهیود قدیم خودمان را حسابی «جا» می زنیم تا مقبول افتیم و جا باز کنیم که البته نیازی نیست و به هیچ عنوان لزومی ندارد. ببینیم اگر «آقا بالاسر» همان ارباب زورگوی از خودراضی و همولایتی دوران تاریخی شوهر سالاری است هر کجا باشد و نباشد همان جنبه های بدیهی و آشکار خود محور بینی سنتی را یدک می کشد. ناگزیر و ناخودآگاه می

بایست جهت برقراری یک توازن قابل تحمل نهایتاً به اصطلاح خودمانی دست به «ارتیست بازی» زد و الا جنگ اعصاب چنان از درون می کاود که گهگاه عنان اختیار از کف داده «سرشاخ» می شوی. بنابراین به هنگام فترت در این غربت اجباری «دندان روی جگر» گذاشته از «صحیح» است و «احسن» پارلمانی رایج غافل نباید شد. و همین تکرار مکررات روزانه در چارچوب حسابگرانه چهاردیواری است که از خوی ثانوی گذشته و به اعتیاد ناخوشایند کنونی گرایده. فقط برای حضانت نفس و زنده ماندن در ابعاد تحمیلی سنتی. در عین حال فرداً فرداً ما خودمان را استثناً ساده، بی تکلف، روراست بدون شیله پيله و عموم کسان را رند و ناقلا و «از اون هفت خط ها» می نامیم ایکاش آئینه ای بود که چین و چروکها، خال ها و لک ها و دست اندازهای صورت را به ما نشان می داد. زیر و بم های مخفی سیرتمان را هم رو در رو منعکس می نمود. هیئات در سنگر مقاومت در قبال بلاها و مظالم سنتی «ملی مذهبی» پناهگاهی شده که زنان درونمیزی

دنباله مطلب در صفحه ۳۶

و حتی زندگی خصوصی تابع مرام زن ستیز مردسالاری است و مستحق تبعیضات جنسی در تمام شئون فردی. از ما گذشته که جوانان و دخترهایمان را راهنمایی کنیم، خیرخواهانه، آگاهانه و استادانه نه از سر عقده. دختر خانمی ایرانی، سی ساله. شوخ و شنگ و کلی ناقلا در یک بخش خصوصی شغلی داشت. در گشت و گزار افراط می کرد و در عین حال در تکاپوی بدست آوردن شوهر به آب و آتش می زد. ظاهراً با جوان چشم و گوش بسته ای اهل یوتا آشنا می شود و چنان خوش خدمتی و دل نوازی جانانه ارائه می دهد که طرف راضی به ازدواج می شود. در نهایت افتخار تعریف کرد که «فامیل مفصلی در یوتا دارد و می خواهد مراسم را همانجا میان خانواده انجام دهد ولی من مجبور شدم کرده ام ازدواجمان را اینجا در سانفرانسیسکو به ثبت برسانم و بعد برویم یوتا سراغ فک و فامیل پیر و مذهبی اش. البته تا کید کرده ام که لزومی هم ندارد آنها بدانند و ایراد احمقانه بگیرند.» پرسیدم چه فرقی می کند چرا در یوتا ثبت نشود؟

دختر خانم نیشکی انداخت و گفت. «اینجا کلی برای زن ها چرب تر است.» باز هم بی توجه به این طرز فکر و این همه حسابگری پرسیدم. «برای چه چرب تر باشد؟» خنده کنان گفت: «برای طلاق.» !!!

تفاوت وضع زندگی بین جنس نر و ماده سرزمین ما شرعی و عرفی در طول تاریخ همیشه بیش از حد متعارف فاحش و چشمگیر بوده که هنوز هم در سایه لوای آخوندیسم حاکم شدیدتر ادامه دارد. بوده ایم و دیده ایم و به جان کشیده ایم و طبعاً در محدوده همان زمینه ها پرورش یافته ایم. ناچار مادران و مادر بزرگ های ایرانی با همان باورهای نسل اندر نسل زن ایرانی خواه و ناخواه دست در گریبانند... دخترکانی که در غربت به بلوغ رسیده اند در اسارت ارزش ها و قراردادهای تعصبات تاریخی مادانسان گرفتار نبوده و هرچند تحت تأثیر «نگاه به دست ننه کن» بار بیابند مطلقاً زمین تا آسمان با مادر و عمه جان و خاله خانم فرق خواهند داشت. غرض آنکه زن ایرانی را حُب بقا و پایداری جهت زنده ماندن در شرایط موجود متظاهر و متحمل سخت جان و مختصری «آب زیر کاه» پروراند. بدین معنا که هرگز غم درون را بیرون برمالا نمی کند و در هیچ مرحله ای نه آن است که نشان می دهد. اگر در آب و خاک پدری مجبور می شد علی رغم امیال و خواسته ها بپذیرد و یا سکوت را به رسم رضا تحویل دهد صرفاً به منظور حفظ وجود بود و بس. چه بسیار از ترس پدر و توپ و تشر مادر و تنبیه معلم و شماتت خواهر برادر دروغ می گفتیم و واقعیت را کتمان نموده کلاً خود را بی خبر و یا مبرا جلوه می دادیم. چرا که در غیر اینصورت روزگار بر امثال ما سخت تر می گرفت. چنین می گذشت که به تدریج فن مقاومت را آموختیم و شدیم هر آنچه امروز هستیم. و امروز حتی در یک کشوری که فاصله نر و ماده را بصورت بهتری متعادل قلنداد می نمایند ما هنوز اندر خم همان تک کوچه تنگ قدیمی

اگر هم حیثاً به پای هم پیر شده و نانخور اولاد و خدمتگذار عروس یا داماد زبان نفهم همان بهتر که سمعک از گوش بیرون کشیده و غرولندها را ناشنیدن. و اما هستند گروهی زنان جوان تر که در فکر احیای حقوق و مزایای که هرگز در موطن به آنان تعلق نمی گرفت در کشور پناه دهند به تقلا افتاده اند تا از حداقل امکانات موجود در سرزمین بیگانه حداکثر استفاده را کرده داد دل بستانند و فردیت از دست داده را زنده نمایند و چنین است که مشکلات ناشی از همین درگیریها و تغییرات اجباری فشار اختلافات شدید خانوادگی را در میان مهاجرین ایرانی نمودار کرده است. زنان سالمند و طبعاً جورکش همسر و فرزند طبق روال سنواتی و امر و نهی کلثوم ننه ای نشسته اند به مدارا و پذیرش «مرد سالاری» حاکم و ناآگاه از قوانین رایج و برخی بندهای قضائی که مورد نیاز قرار می گیرد. غربت «داده ها» و «گرفته ها»ی بسیاری برای ما ایرانیها داشته.

مقداری آموخته ایم و چه فراوان از دست داده ایم. در عین حال به دلیل رودر روئی با تفاوت های قانونی و امکانات جاری در کشور میزبان مشکلات زندگی محسوس تر شده و ناچار دردهای ناشی از آموزش و پرورش بومی مژمن تر و نمایان تر. ضمناً باید توجه کنیم که همین فاصله تربیتی و قانونی در مواجهه با تغییرات و تفاوت های شرایط نامأنوس موجب کلی اختلافات و اختلافات خانوادگی و زناشویی شده است. بهر کیفیت شناخت صحیح از مزایای مدنی خارج و بهره برداری درست و عاقلانه از قوانین و مسائل حقوقی برای تأمین امنیت خانواده های ایرانی نهایت لزوم را واجد است و از درگیری هائی که پیامد تعبیرات و برداشت های ناهماهنگ با خوی ایرانی می شود میبکاهد. منظور آنکه با وجود امتیازات و سایر عوامل انتفاعی زن آمریکائی در ازدواج که البته چندانیست که ما ایرانیان می پنداریم مفت و مسلم و بدون دردسر و دوندگی و جنگ اعصاب به دست نمی آید. بهتر است فراموش نکنیم زن ایرانی پایبند اصول و معتقداتی است که شاید مختصری اخلاقی تر باشد گرچه در تمام زمینه های مربوط به خانه و خانواده و زن و فرزند جنس مذکر چنان در دایره «خود برتر بینی» تاریخی و ملی پرورش یافته که جز تبعیض و نفی حقوق انسانی برای زن تعهدی نمی شناسد. با این وجود بهره مندی از امکانات قانونی جاری در آمریکا مستلزم قبول باورهای عقیدتی و وجدانی و فرهنگی ایرانی است که تا حدودی شرایط مسالمت آمیز تری را مراعات می نماید خصوصاً هنگامی که پای اولاد در میان باشد. بگذریم که هنوز زن مسلمان در عرصه اجتماع، خانواده

دورانی که در سرزمین اهورائی خودمان می پلکیدیم اوضاع احوال ما مردم با امروز تفاوت داشت. فرق طبقاتی بود. غنی و فقیر بود. ارباب و رعیت بود، شاه و گدا بود. آقا و نوکر بود. و خلاصه کلی فاصله های چشمگیر و البته ضدانسانی!! اما در حال حاضر در ظل توجهات ولی عصر شکر پروردگار چشم شیطان کور و گوش بدبختی های مافوق بشری در زندگی امت اسلامی هم طبقه توحیدی زبانم لال اصلاً و ابداً وجود ندارد و کلاً از بن ریشه کن شده! نه شاهی هست و نه گدائی. همه مردم هم از علما و فضلا گرفته تا کارتن خوابها و ولگردهای خیابانی و جیب برها نان و اشکنه ای لقمه «کله گریه» ای کف لسه می کنند و سر سجاده شکر باریتعالی بجای می آورند. و اما درد «مؤنث بودن» یعنی زن ایرانی همچنان باقی است در دیار آبا، اجدادی حقوق قانونی دنیا پسندی نداشتیم و غالباً با همان رنگین کمان ظاهری ناآشنا و بدون اطلاع و شناخت قابل اجرا. گذشت و رسیدیم به دوران مهاجرت. زن ایرانی به استناد فرهنگ تاریخی و بومی خود را موظف به حمایت و پرورش اولاد و رسیدگی مستمر به امور خانه می داند اکثر اوقات را صرف خانه داری و تدارک آسایش اهل خانه می نماید و نتیجتاً بیشتر در خانه می ماند. غافل از حقوق حقه و فارغ از شرایط دنیوی امروز در جوامع متمدن. متأسفانه در غربت به علت بیگانگی با فرهنگ و شیوه مواجهه با قوانین کشور میزبان هنوز اکثر زنان سالمند ایرانی در همان چارچوب ساختار «مردی گفتن زنی گفتن» با کمبودهای عاطفی و روانی دست به گریبانند و البته تن سپردن به اینگونه چالش ها آنهم در محیط دور از وطن و بی کسی سرخوردگی و آسیب های جسمی و روحی بسیاری را تحمیل می نماید ناچار می بینیم و می شنویم که همچنان مبتلا به «افسردگی» تحت مداوا با روزی سه چهار بار داروهای مخدر سنگین کیفیت انسان زنده را از کف داده اند و اکثر اوقات روز بستری میان خواب و بیداری میولند. و «آقا بالاسر» گرفتار هزار درد بی درمان دوندگی مدام و دست تنگی و خستگی هنوز زور می گوید و تلافی همه نامالایمات روزمره را سر زن و فرزند خالی می کند. زنهائی هم که کنج دکان یا فروشگاههای یک لنگه پا از صبح تا غروب سگ دو می زنند تازه به شوهر خانه نشین تنبل و پرخور بدهکارند. و به محض خانه رسیدن بدون وقفه مشغول پختن و شستن و سایر عملیات خو و خواب، بدزبانی و زورگویی طرف را هم متحمل می شوند. چرا؟ چون زن ایرانی اند و از همه جا و همه چیز بی خبر فقط اسیر بسوز و بساز سنتی

SHIRAZ

Restaurant

رستوران شیراز

❁ محیطی زیبا و خانوادگی

❁ غذاهای خوشمزه ایرانی، تهیه شده از تازه ترین و بهترین مواد غذایی

❁ در کنار بزرگراه 680 و تقاطع 580

(925) 829-5558

21314 San Ramon Valley Blvd., San Ramon, CA 94538

From 680: Exit Alcosta Blvd., turn left. (We are next to Chevron)

www.shirazr.com